

بررسی تحلیلی تطبیقی اسطوره‌های پرواز (کی کاووس، نمرود، ووئی، ایکاروس و اتنه)

حمیده پروان*

دانش‌جوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه شیراز. شیراز. ایران
محمود رضایی دشت‌ارژنه**
دانش‌یار دانش‌گاه شیراز. شیراز. ایران (نویسنده مسؤل)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۶/۲۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۷/۱۹

چکیده

پرواز به آسمان یکی از آرزوهای دیرینه بشر بوده که در اسطوره‌ها به زیبایی تبلور یافته است. در این جستار به واکاوی پنج اسطوره (کی کاووس در روایات ایرانی، نمرود در روایات سامی، ووئی در روایات چینی، ایکاروس در روایات یونانی و اتنه در روایات بین‌النهرینی) که وجه غالب آن‌ها پرواز است، پرداخته شده است. هدف اصلی این پژوهش بررسی هم‌گونی‌های این روایات با یکدیگر و پاسخ به این پرسش است که آیا ممکن است هم‌گونی‌های شگرف برخی از این روایات، دال بر تأثیر و تأثر برخی از این روایات از یکدیگر باشد یا کنش برخی از شخصیت‌های یاد شده به دیگری نسبت داده شده باشد؟ با بررسی این پنج روایت روشن شد که داستان‌های کی کاووس، نمرود و اتنه بیش‌ترین هم‌گونی را با یکدیگر دارند و در واقع گویی به سبب هم‌سانی برخی حوادث زمان پادشاهی کی کاووس و نمرود، داستان پرواز کی کاووس به نمرود نسبت داده شده است؛ هرچند قدمت روایت اتنه، نسبت به دیگر روایات بیش‌تر و امکان تأثر دیگر روایات از آن قوی‌تر است.

کلیدواژه‌ها: اسطوره پرواز، کی کاووس، نمرود، ووئی، ایکاروس، اتنه.

* hparvan@yahoo.com

** mrezaei@shirazu.ac.ir

مقدمه

اسطوره نشان‌دهنده دوران کودکی بشریت است؛ دورانی که چون هنوز تجربه جالب توجیهی به دست نیاورده بود، به خیال پناه می‌برد و حتا اندیشه‌های او چون از پشتوانه تجربه تهی بود، سخت با خیالات آمیخته بودند. در واقع آنان چونان کودکانی امروزی بودند که چون هنوز شیوه اندیشیدن عقلانی را فرا نیاموخته بودند، شبان‌روز در بحر خیالات خود غوطه‌ور بودند و البته سخت این خیالات را ارج می‌نهادند و برای آن ارزش قائل بودند. این نکته گفتنی است که در دوران کودکی بشر، خیالات، عین واقعیت بودند و لکن اسطوره‌ها بیان‌گر دنیای راستین و حقیقی آن‌ها بود که میل به پرواز یکی از رویاهای شیرین و درون‌مایه‌ای متکرر در گستره اساطیر است.

چون اساطیر از فطرت انسان‌ها برمی‌خیزد و با توجه به شرایط هم‌سان معیشتی فرهنگی برخی از ملل، بدیهی است که گاه بدون این‌که تأثیر و تأثری در کار باشد، هم‌گونی‌های شگرفی بین اساطیر ملل دیده می‌شود که اسطوره پرواز هم از این مقوله مستثنی نیست؛ هرچند در برخی از موارد، حتا در جزئیات هم تناظر یک‌به‌یک وجود دارد و لذا امکان تأثیر و تأثر نیز وجود دارد، اما صدور حکم قطعی در این باره، تا قبل از این‌که سند موثقی به دست آید، کار ساده‌ای نیست. در این جستار بن‌مایه مشترک پرواز در روایات ایرانی، بین‌النهرینی، ایرانی، سامی، یونانی و چینی بررسی می‌شود تا شاخصه‌های هم‌گون و ناهم‌گون این روایات پیش روی خواننده قرار گیرد و تأثیر و تأثر احتمالی این روایات نیز آشکار گردد.

تاکنون درباره بررسی تحلیل تطبیقی اسطوره پرواز اثر جامعی منتشر نشده است، اما در برخی از مقالات، برخی از روایات اسطوره پرواز تحلیل شده است، چنان‌که در مقاله «بررسی تطبیقی الگوی پرواز در دو اسطوره سیمرغ و ایکاروس» دو اسطوره سیمرغ و ایکاروس با یک‌دیگر مقایسه و وجوه مشابهت و اختلاف آن‌ها برشمرده شده است (دوستی، ۱۳۹۵: filmnevesht.org). جیمز دارمستتر نیز در مقاله «نیزه نمرود»، به برخی از هم‌گونی‌های نمرود و کی‌کاووس اشاره کرده است (دارمستتر، ۱۸۸۵: ۲۲۰-۲۲۹) که البته هنوز به زبان فارسی ترجمه نشده است. در برخی از مقالات نیز بدون بررسی تطبیقی روایات اسطوره پرواز، از زوایای دیگری به اسطوره پرواز نگریسته شده؛ چنان‌که دهقی در مقاله «پرواز کی‌کاووس، مقایسه گزارش دین‌کرد با شاهنامه»، با بررسی داستان پرواز



کی کاووس در شاهنامه و دین‌کرد، چنین نتیجه گرفته که فردوسی در سرودن شاهنامه از منابع مکتوب و مدون پهلوی بهره برده است (دهقی، ۱۳۸۴: ۱۳-۲۸). دهقانیان در مقاله «نگاهی تازه به داستان کی کاووس بر اساس نظریه ساخت‌شکنی»، داستان‌های مربوط به کی کاووس و همچنین داستان پرواز او را از منظری نو بررسی کرده و داستان پرواز کی کاووس را در نتیجه بی‌خردی او نمی‌داند (دهقانیان، ۱۳۸۹، ۱۰۱-۱۱۸). چنان‌که مشهود است در هیچ‌یک از آثار یاد شده، به شکلی متمرکز به بررسی تحلیل تطبیقی اسطوره پرواز در داستان‌های کی کاووس، نمود، ووئی، ایکاروس و اتنه پرداخته نشده است که در این جستار به این مهم پرداخته خواهد شد.

بحث و بررسی

۱- کی کاووس

۱-۱- کی کاووس در اوستا و متون پهلوی

در بخش‌های مختلف اوستا از کی کاووس یاد شده است. در بند ۴۵ آبان‌یشت و بند ۲ آفرین پیامبر زردشت به توانمندی کی کاووس اشاره شده است: «کی کاووس توانای پرورج در بالای کوه ارزیفیه صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند برای او قربانی کرد» (آبان‌یشت، بند ۴۵). بنابر زامیادیش، بندهای ۷۰-۷۱ فر کیانی نیرومند به کی قباد کی‌اپیوه و به کی کاووس تعلق داشت. در فروردین‌یشت، بند ۱۳۲، فروهر پاک‌دین کی کاووس ستایش شده است. بر پایه مطالب آبان‌یشت، بند ۴۶ و بهرام‌یشت بند، ۳۹، کی کاووس دارای پیروزی بود که دیگر شاهان آرزومند آن بودند. او برای اردویسورناهد قربانی می‌کند و از او می‌خواهد تا شهریار بزرگ همه کشورهای بشود و به دیه‌ها، مردمان، جادوان، پری‌ها کوی‌ها و کرپن‌های ستم‌کار دست یابد.

در اوستا اشاره دیگری به کی کاووس دیده نمی‌شود. «تنها در ائوگمدنچا (بند ۶۰)، یکی از متن‌های متاخر اوستا، غیرمستقیم به پرواز کاووس بر آسمان اشاره شده است و این معنا نیز از تفسیر زند که بر یک عبارت اوستایی نوشته شده است، برمی‌آید» (میرفخرابی، ۱۳۶۹: ۱۹۹).

درباره کی کاووس در بندهش چنین آمده است: «در شاهی (کاووس)، در همان هزاره، و دیوان ستیزه‌گر شدند و اوشنر به کشتن آمد و اندیشه کاووس را گمراه کردند تا به کارزار آسمان شد و سرنگون فرو افتاد، فره از او گرفته شد» (فرنبنگ دادگی، ۱۳۷۱: ۱۴۱).

در کتاب دین‌کرد تمام ویژگی‌های کی کاووس مثبت نیست:

«در کتاب نهم دین‌کرد فصل ۲۱ فقرات ۴-۱۲ چنین بیان شده است که دیوان قصد هلاک کی‌کاووس را داشتند. او را فریب دادند و پادشاهی او بر هفت کشور را در نظر او خوار کردند و او را به شهریاری آسمان و نشیمن گاه امشاسپندان فریب دادند. کاووس به فریب آنان بنای ستیزه با ایزدان گذاشت و با گروه دیوان به تاریکی افتاد و دست از ستیزه برداشت تا خداوند فر ایزدی از او برگرفت و او از اوج (فر) به دریای فراخ‌کرت افتاد. هم‌چنین گفته شده که هنگام گردش آسمان کستی متصل به کی‌کاووس بود و از پی آنان ایزد نریوسنگ می‌تاخت و می‌خواست او را جدا کند. ناگهان از کی‌خسرو که هنوز متولد نشده بود آوازی می‌شنود و از او می‌خواهد که او را نکشد، چراکه از تخمه او باید سیاوش متولد شود و انتقام خون کی‌خسرو را بگیرد؛ نریوسنگ از سخنان فرَوهر کی‌خسرو شاد می‌شود و کاووس را نمی‌کشد، اما او فناپذیر می‌شود» (پورداوود، ۲۵۳۶: ۱۲/۲۲۹).

در دین‌کرد هفتم و هشتم به پادشاهی کردن کی‌کاووس بر هفت کشور و ساختن هفت کاخ بر میانه البرز، یکی زرین، دوتا سیمین، دوتا پولادین و دوتا بلورین و بازداشتن دیو و مازنی بسیار از نابود کردن جهان و به خدمت‌بستن ایشان نیز اشاره شده است (میرفخرایی، ۱۳۶۹: ۲۱۳).

درباره کی‌کاووس در زادسپرم چنین آمده است: «آن‌گونه پیداست که در آن هنگام که توران را علیه ایران در زمین نوازگ پیکار بود، اورمزد برای پیکار نکردن گاوی بزرگ را آفرید که سامان (مرز) ایران را در برابر توران بر پشت، بالای سم او پیدا بود و در بیشه‌ای نگه داشته بود. و هنگامی که پیکار بود، به وسیله آن گاو سامان شناخته می‌شد. تا هنگامی که کاووس را به پرکامگی (غرور) بهری (بخشی) از زمین توران از آن ایران کردن آرزو بود. و دید که تا آن گاو هست، دشوار است، زیرا با قدرتی که او را بود، آن‌گاه نخواست که با آن گاو مرز آشکار باشد» (زاداسپرم، ۱۳۸۵: ۵۳).

درباره کاووس در مینوی خرد آمده است: «و از کاووس این سود بود که سیاوش از تن او آفریده شد و بسیار اعمال دیگر از وی سر زد» (مینوی خرد: فصل ۲۶: بندهای ۵۴-۵۵) «و جم و فریدون و کاووس و سروران دیگر از دین بهره‌وری داشتند و نیامدندشان به بهشت و نیز این که نسبت به خدای خویش ناسپاس شدند، به سبب این بود که خرد به آنان کم رسیده بود» (مینوی خرد: فصل ۵۶، بند ۲۱). در روایت پهلوی نیز کی‌کاووس پادشاهی پُرورج خوانده شده است (میرفخرایی، ۱۳۹۰: ۱۳۸).



۱-۲- کی کاووس در متن‌های تاریخی پس از اسلام

درباره کی کاووس و پرواز او به آسمان دینوری چنین می‌نویسد: «گویند به روزگار ابرهه پسر ملطاط پادشاه ایران کی کاووس پسر کی قباد بود. او بر نیرومندان سخت‌گیر و بر ناتوانان مهربان بود و مردی پسندیده و منصور تا آن‌که از او کاری که مایه گمراهی بود سرزد و تصمیم گرفت به آسمان صعود و پرواز کند» (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۷).

بر پایه روایت طبری درباره پرواز کی کاووس به آسمان، او از خراسان به بابل می‌آید و می‌پندارد حال که بر کار زمین تسلط یافته‌ام، باید بر کار آسمان نیز تسلط یابم. خداوند نیرویی به او می‌دهد و به آسمان پرواز می‌کند تا این‌که ناگهان خداوند آن نیرو را از کی کاووس می‌گیرد و سقوط می‌کند (طبری، ۱۳۷۵: ۱۲/۳۲۲).

طبق گفته بلعمی کی کاووس کسانی را به سوی سلیمان می‌فرستد و از او درخواست می‌کند که دیوان را به خدمت او بفرستد. سلیمان درخواست او را می‌پذیرد و دیوان را به خدمت کی کاووس می‌فرستد. او به دیوان فرمان می‌دهد تا شارستانی برای او بسازند و دیوان چنین می‌کنند. خداوند فرشته‌ای را می‌فرستد و آن شارستان را خراب می‌کند. کاووس که می‌بیند این شارستان ویران شده‌است، می‌اندیشد که باید به آسمان بروم و ستارگان و آسمان را ببینم: «پس چون این شارستان ویران شد، گفت مرا چاره نیست تا بر آسمان روم و ستارگان و ماه و آفتاب را ببینم. پس طلسمی بکرد و به هوا برآمد از قوت و دانش که او را بود، و تختی برشد و چند کس با کی کاووس بردند و چون به آن‌جا رسید که ابر است آن بند طلسم بشکست و فروافتادند و همه بمردند مگر کی کاووس که او بماند تنها، ولیکن هیبتش بشد» (بلعمی، ۱۳۵۳: ۶۰۰).

مقدسی در این باره می‌نویسد: «گویند کی کاووس پیروزمند و نیک‌روز بود و بر اثر پیروزی و نیک‌روزی که خداوند نصیب او کرده‌بود، خواست که از آسمان آگاه شود. قصری را که در بابل است بنا کرد و بر آن صعود کرد. خداوند بر او خشمگین شد و او را ترک کرد تا آن رفعت و بلندی مقامش فرو کاست و ناتوان شد و خداوند فرشته‌ای را فرستاد تا قصر او را با تازیانه‌ای آتش زد و آن را قطعه‌قطعه کرد و ویران کرد و پادشاهان بر او عصیان کردند و او به جنگ پادشاه یمن رفت و با او پیکار کرد. او را محاصره کردند و اسیر گرفتند و در بند نهادند. چنان‌که یاد کردیم و این داستان آن‌گونه که روایت شده مانند داستان نمرود است (مقدسی، ۱۳۷۴: ۵۰۵).

در آثار الباقیه، بیرونی جدولی بنابر نظر اهل مغرب درباره پادشاهان ایران ترتیب

داده‌است. بر این اساس پادشاهی ایران با فریدون (یافول) آغاز و به دارا ختم می‌شود؛ بیرونی کی‌کاووس را همان بخت‌نصر می‌داند که پس از کی‌قباد و سنخاریب دوم و ماجم به پادشاهی می‌رسد (بیرونی، ۱۳۲۱: ۱۴۳).

ابوریحان درباره سلسله کیانیان می‌نویسد که عده‌ای آن را همان کلدانیان، پادشاهان بابل می‌دانند. او نظر آن‌ها را رد می‌کند و می‌گوید که کلدانیان را نمی‌شود همان کیانیان دانست؛ بلکه آنان حکامی بوده‌اند که از جانب کیانیان که مقرر سلطنت آن‌ها بلخ بوده است حکومت می‌کردند. وقتی که آن‌ها به کلدان رسیدند مردم باختر به آن‌ها کلدانیان گفته‌اند در حالی که این نام حکام قبلی این سلسله بوده است (همان: ۱۲۰).

ثعالبی درباره به آسمان رفتن او می‌نویسد: «و چون خداوند نام کی‌کاووس را برتر ساخت و پایگاهش را بلند کرد و به او فرمان‌روایی سراسر کشور بخشید و بر بزرگان‌ش سروری داد و دازایی او را بدان حد رسانید که هیچ یک از پادشاهان پیشین را هم‌سنگ آن نبود، در عراق جای گرفت و در بابل کوشکی بلند برافراشت و از سنگ و آهن و روی و مس و سرب و نقره و طلا در آن خانه‌ها ساخت. اهریمن کی‌کاووس را فریب می‌دهد تا او خرد از کف بداد و با خود گفت که من خدای هستم و تصمیم گرفت که بر آسمان برود و از آسمان‌ها آگاهی یابد و آسمان‌ها را به سلطه خود دربیآورد. کی‌کاووس بر بالای آن کوشک می‌رود و فرمان می‌دهد تا بر تختی سبک وزن چهار نیزه ببندند و بر سر هر کدام از آن‌ها گوشت بیاویزند تا کرکسان تخت را بالا بکشند. کرکس‌ها تخت را بالا بردند و چون به خورشید رسیدند بال‌های آن‌ها بسوخت و کاووس سقوط کرد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۱۱۲).

در *مجم‌التواریخ* چنین آمده است: «اندر نسب این جماعت بعضی روایت دیگر هست که آن را نوشتم، که از حقیقت دور است و محال. چنان که عادت مغان است، و یا از نقل سهوها بوده است و گردش روزگار دراز، دارس کرده و خلل پذیرفته و بعضی آن است که گویند: فریدون نمرود بود و باز کی‌کاووس را هم نمرود گویند، یعنی که هم به آسمان رفت، و ابراهیم را سیاوش گویند، سبب آن‌که وی در آتش رفت، و سلیمان را جم و نوح را نریمان، و لهراسف را بخت‌نصر و رستم را نسبت به عرب کنند و افراسیاب را و ضحاک را هم‌چنین از جنس طرفه... و این همه محالات عظیم است، ولیکن به حکم آن‌که در خرافات و کتاب‌های دارس دیده بودیم یاد کردیم بعدما که مغان چنین گویند و آن را حقیقتی نیست، و از آن‌چه بر اصل است و راویان بر آن متفق‌اند در سیرها و تواریخ جمله آن است که شرح دادم و الله اعلم باسرازه و هو علیه شهید تعالی ذکره» (*مجم‌التواریخ*,



۱۳۱۸: ۳۸).

ابن‌اثیر داستان‌های ایرانیان درباره کی‌کاووس را نمی‌پذیرد و می‌نویسد: «برخی دانش‌وران آگاه از تاریخ پیشینیان گویند همانا به فرمان سلیمان بن داود بود که دیوان رام کی‌کاووس شدند و او شاهنشاهی کام‌کار بود که با هیچ پادشاهی در نمی‌آویخت مگر که بر او پیروز می‌گشت. پیوسته چنان بود تا خود اندیشید که به آسمان پرواز کند. بر این پایه از خراسان تا بابل برفت. خدا به وی نیرو بخشید که وی و همراهانش به کمک آن بسی بالا رفتند تا به ابرها رسیدند. سپس خدا آن نیرو را از ایشان باز گرفت که همگی بیفتادند و کی‌کاووس جان به در برد. در این روز بود که وی برای نخستین بار گریست. همه این‌ها از دروغ‌های خنک ایرانیان است» (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳: ۲۸۲).

اسطوره پرواز کی‌کاووس علاوه بر متون پهلوی، *اوستا* و منابع تاریخی دوره اسلامی در *شاهنامه* نیز تبلور یافته است. بر اساس داستان *شاهنامه* پس از جنگ هاموران و نجات کاووس، دیوان انجمنی برای فریب او می‌سازند و سودای این سفر را در سر او می‌اندازند. کی‌کاووس نیز فرمان می‌دهد تا تختی برای او بسازند تا به آسمان پرواز کند. اما پس از اوج گرفتن، عقاب‌ها خسته می‌شوند و در بیشه شیر چین فرود می‌آید (فردوسی، ۱۳۹۳: ۹۵/۲). در روایت فردوسی از کی‌کاووس، بیش‌تر صفات اخلاقی که در متون گذشته به کاووس نسبت داده شده بود، وجود دارد، اما در برخی روایات پیش از اسلام بیش‌تر مثبت است، درحالی که در *شاهنامه* منفی است. به‌نظر می‌رسد که در داستان به آسمان رفتن کاووس اوج سبک‌سری او دیده می‌شود. به علاوه، چندین جا در *شاهنامه* پهلوانان او را به سبب سبک‌سری‌هایش نکوهش می‌کنند (همان).

۲- نمرود

۲-۱- نمرود در متون پیش از اسلام

بنا به روایت *تورات*، نمرود از شاهان بابل بود که دستور ساخت برج بابل را داد. بنابر نقل *تورات* نمرود از فرزندان کوش پسر حام پسر نوح بود: «و کوش نمرود را آورد. او به جبارشدن درجهان شروع کرد. وی در حضور خداوند صیادی جبار بود از این جهت می‌گویند: مثل نمرود، صیاد جبار در حضور خداوند و ابتدای مملکت وی بابل بود» (کتاب مقدس، ۱۳۸۳: ۱۶).

بر پایه *تورات*، او ادعای خدایی می‌کرده‌است و مردم را وادار کرده بود که در برابر او سجده کنند. در قرآن کریم محاجه او با ابراهیم و ماجرای به آتش افکندن ابراهیم بیان

شده است، اما در *تورات* این موضوع بیان نشده است. البته در *قرآن*، نام نمرود نیامده است و احتمال می‌دهند که نام پادشاه هم عصر ابراهیم نمرود باشد.

در *قاموس کتاب مقدس* نمرود به معنی قوی دانسته شده و بنا بر این متن: «نمرود ابن کوش ابن حام ابن نوح است شخصی دلیر و شکاری بود و جبار روی زمین یعنی قهرمان و فرمان‌روای روی زمین و بانی شهر بابل می‌باشد و بابل تا مدتی زمین نمرود خوانده می‌شد (هاکس، ۱۳۷۷: ۸۹۱).

در همین کتاب درباره شهر بابل آمده که نام قدیم این شهر شنعار بوده است که عبرانیان به آن آرام‌النهرین می‌گفته‌اند و در بعضی از اسفار *تورات* بابل، زمین کلدانیان خوانده شده و از جمله اشخاصی که قبلاً در این سرزمین زندگی می‌کرده‌اند، نمرود پسر کوش بوده است. مدت سلطنت سلسله کوشیان در این سرزمین ۷۰ سال بوده است و پس از آن‌ها طوایف مختلف بر این سرزمین دست یافته‌اند (همان: ۱۵۰).

در *لغت‌نامه* ذیل نمرود آمده است که: «نام، لقب عام ملوک سریانی بوده است. هم‌چنین نمرود پادشاه اساطیری بابل بوده است که دعوی خدایی کرد. ابراهیم در عهد او به پیامبری مبعوث شد و خلق را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد و بت‌های بابلیان را در هم شکست. به فرمان نمرود آتشی برپا ساختند و ابراهیم را در آن آتش افکندند، اما به فرمان خدا آن آتش بر ابراهیم خلیل گلستان شده است» (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۴/ ذیل نمرود).

درباره هویت تاریخی نمرود اطلاعات اندکی در دست است و درباره او محققان نظریاتی مختلف داده‌اند. یکی از پژوهش‌گران با توجه به اطلاعات موجود پیش از *تورات* و کتاب *تورات* و متون پس از آن به تحلیل شخصیت او پیش از کتاب مقدس و پس از آن پرداخته است. با توجه به این متون می‌توان گفت که نمرود را بیش‌تر به دلیل اقداماتی که انجام داده است، یعنی ساختن شهرهای سومر، بابل و آگد می‌شناسند. نمرود در متون بابلی به عنوان یک شکارچی بسیار ماهر پیش از پادشاهیش معرفی شده است: «با توجه به این ویژگی او احتمال داده‌اند که شاید نمرود در بین‌النهرین در ابتدا جزء پیش‌نمونه‌های خدایان بابلی بوده که شخصیت او از مردوک متأثر بوده است که در *تورات* نمود پیدا می‌کند و ویژگی‌های او در ادبیات اسرائیلی تعدیل می‌شود. این نظر را عده‌ای رد کرده‌اند و گفته‌اند که ویژگی‌هایی نظیر ساختن شهرها با کارهای خدایان هم‌خوانی ندارد (وندرتورن، ۱۹۹۰: ۸). نظر پذیرفته‌تر درباره هویت نمرود، به صفت او به عنوان یک شکارچی تکیه می‌کند و بر این اساس می‌توان استنباط کرد که شاید شخصیت نمرود



برگرفته از اسطوره نی‌نورتا باشد. در اسطوره نی‌نورتا نیز شخصیت نی‌نورتا یک شکارچی بسیار توانمند است که تعدادی از حیوانات غول‌پیکر اساطیری را از بین می‌برد. با بررسی شباهت‌های نی‌نورتا و نمرود و همچنین بررسی بخش‌های مختلف تورات احتمال این که شخصیت نمرود متأثر از نی‌نورتا باشد، بیش‌تر می‌شود. تنها تفاوت نمرود و نی‌نورتا در این است که شهرت نمرود در ساختن شهرها است، اما نی‌نورتا خدایی تأثیرگذار در جامعه کشاورزی است. با توجه به این مقدمات احتمالاً نمرود، شخصیتی بین‌النهرینی متأثر از اسطوره نی‌نورتا است که اسرائیلیان او را گرفته و وارد ادبیات خود کرده‌اند و در ضمن آن، ویژگی‌های خدایان بابلی را حذف کرده‌اند. به این ترتیب نمرود سمبلی از تمدن بین‌النهرین است» (همان).

داستان پرواز نمرود روایت سامی سفر به آسمان است. همان‌طور که گفته شد انگیزه این سفرها متفاوت است. هدف نمرود آگاهی از خدایی است که ابراهیم از آن سخن می‌گوید. او با این سفر به آسمان و پرتاب تیر به سمت بالا می‌خواهد فرمان‌روای آسمان و زمین باشد.

در تفاسیر مختلف به داستان نمرود و سفر او به آسمان اشاره شده است و مفسران دربارهٔ او نظریاتی داده‌اند. طبری در این باره می‌نویسد: «و خلق روی سوی ابرهیم نهادند و بسیار کس بدو بگرویدند و نمرود از این غم به خانه اندر صبر نتوانست کردن و گفت با خدای ابرهیم یک باری بزخم چنان که با ابرهیم زدم. پس بفرمود تا صندوقی بساختند و آن صندوق را دو در بساخت یکی زیر و یکی از زبر، و بفرمود تا آن درها را استوار کردند. پس چون نمرود خواست که بر آسمان رود، چون این صندوق ساخته بودند بر چهار گوشه صندوق چهار نیزه ساخت و هر نیزه‌ای را پاره‌ای گوشت بر سر آن کرد و محکم بکرد و چهار کرکس بیاورد و ایشان را گرسنه کرد در پای‌های صندوق‌شان محکم بیست. گفت بروم و با خدای ابرهیم حرب کنم. اگر من بهتر آیم از ابرهیم رستم و اگر خدای ابرهیم بهتر آید او داند با این آسمان و زمین و نمرود خود و وزیر خویش در آن صندوق نشست و کرکسان را در پای صندوق و نیزه‌ها محکم کرده بود و گرسنه بودند. پس این کرکسان را دست بازداشت و گرسنه بودند و گوشت می‌دیدند و آهنگ آن می‌کردند که آن گوشت بگیرند و آن صندوق بر هوا می‌بردند یک شبان‌روز. پس نمرود مر وزیر خویش را گفت که این در زیرین بگشای و اندر زمین نگر تا خود چه بینی؟ وزیر در بگشود و بنگرست. گفت گرد و خاک می‌بینم، هیچ دیگر نه. پس گفت در بالا بگشای و بنگر تا چه بینی؟ وزیر در

بالا بگشود و بنگرست، گفت آسمان هم چنان می‌بینم که در زمین می‌دیدم. پس یک شبان‌روز دیگر برفتند و مر وزیر را گفت که در زیرین بگشای تا چه بینی؟ گفت همه جهان بر مثال آب می‌بینم. گفت در بالا بگشای تا چون بینی؟ و بنگرست، گفت هم چنان می‌بینم. پس یک شبان‌روز دیگر برفتند و گفت که در زمین نگر تا چون همی بینی؟ گفت همه جهان بر مثال دود همی‌بینم. گفت در آسمان بگشای و بنگر. گفت هم چنان می‌بینم. پس نمرود بترسید و کمان به زه کرد و تیری دو سه گشاده کرد. و چنین روایت کنند که جبرئیل آن تیرها برداشت و خون‌آلود کرد و بدو باز انداخت، و نمرود گفت که خدای آسمان را هلاک کردم- خاکش بر دهان آن کافر پلید ملعون. پس صندوق باز گردانید و به زمین باز آمد و طراقی از آسمان برآمد و در هوا افتاد چنان که فریشتگان آسمان چنان دانستند که فرمانی از خدای تعالی در رسیدست» (طبری، ۱۳۵۶: ۴۸۲/۲).

در تفسیر کشف‌الاسرار درباره نمرود چنین آمده است که: «علی بن ابی طالب (ع) و جماعتی گفتند که نمرود جبار گفت اگر آن چه ابراهیم می‌گوید حق است و راست، پس من ننشینم تا آن‌گه که بدانم که در آسمان کیست و چیست؟! بفرمود تا چهار بچه کرکس را به گوشت بیوروندند تا بزرگ شدند، آن‌گه تابوتی ساخت و خود با دیگری در آن نشست و تابوت در پای‌های نسور بست و بالای تابوت عصائی فرو زد بر سر آن پاره‌ای گوشت آویخته آن‌گه ایشان را فرا گذاشت تا برپریدند به طمع آن گوشت، و آن تابوت را دو در ساخته بود یکی سوی بالا و یکی سوی زیر، چون نیک بر هوا پرواز کرده بودند نمرود صاحب خویش را گفت: این در که سوی بالاست بگشای تا خود کجا رسیدیم؟ در بگشاد آسمان را به هیئت خود دید چنان‌که بود، آن‌گه گفت: آن در که سوی زمین است بگشای تا خود چون است؟ بگشاد و گفت زمین را هم چون میان دریا می‌بینم و کوها چون دخان، درها فروافکندند تا از آن برتر پریدند، باز دیگر باره بفرمود تا در بگشاد بنگرست، آسمان هم چنان به هیئت خود دید و در زیر نگرست گفت: از زمین سیاهی می‌بینم هیچ آثار و اطلال پیدا نه، و آن‌گه از بالا ندا آمد: ای گمراه بی‌حاصل چه می‌خواهی و کجا می‌روی؟ عکرمه گوید که آن غلام که با وی بود تیر و کمان داشت؛ یک تیر سوی هوا انداخت، ماهی از آن دریا که بر هوا است تن خویش فدا کرد، درخواست تا آن تیر به خون وی آلوده کنند، آن تیر آلوده به خون آن ماهی به تابوت باز آمد، نمرود گفت: کفیت شغل اله السماء، پس فرمود آن غلام خویش را تا آن عصا از سوی هوا با سوی زیرین گردانید تا آن مرغان به طمع گوشت قصد زیر کردند و تابوت به زمین باز



آوردند؛ این بود تدبیر و مکر نمرود و کوه‌های زمین از پریدن آن مرغان و بردن و آوردن آن تابوت پنداشتند که فزع قیامت و رستاخیزست از جای خود بجنبیدند...» (مبیدی، ۱۳۷۳: ۲۷۷/۵).

در *قصص قرآن* سوراآبادی داستان حضرت ابراهیم و نمرود به طور کامل بیان شده است. پس از این که ابراهیم از آتش رهایی یافت نمرود کنجکاو می‌شود تا خدای ابراهیم را بشناسد. به همین منظور فرمان می‌دهد تا چهار کرکس گرسنه به بالای تختی ببندند و بر سر نیزه‌های اطراف تخت گوشت آویزان کنند. کرکس‌ها پرواز کردند و تخت را بالا بردند. نمرود با غلامان خود در تخت نشست و سه شبانه‌روز تخت بالا رفت. نمرود چون به بالاترین ارتفاع رسید تیری به سوی آسمان پرتاب کرد تا خدای ابراهیم را از بین ببرد. همان زمان فرشتگان از خداوند می‌خواهند تا او را سرنگون کند، اما خداوند پاسخ می‌دهد که هنوز زمان آن فرا نرسیده است. نیشابوری در ادامه می‌نویسد: «در اخبار آمده است که خدای تعالی آن وقت فریشتگان را گفت: آن مسکین به اومیدی آمده است؛ هر چند بد بنده‌ای است، او را نومید نکنیم که از کرم ما نسزد که هیچ اومیدواری را نومید بازگردانیم. آن تیر او فرو گیرید، به دریا برید و به خون ماهی بیالائید به سوی او فرو گذارید تا پندارد که کاری کرد و به مراد رسید» (نیشابوری، ۱۳۶۸: ۱۹۱).

۲-۲- نمرود در متن‌های تاریخی پس از اسلام

دینوری در *اخبار الطوال* درباره نمرود می‌نویسد: «و گفته می‌شود نمرود بن کنعان که همان فرعون است که معاصر ابراهیم بوده است از فرزندان جمشیدشاه و پسر عموی آزر بن تارخ پدر ابراهیم است. ابراهیم پسر آزر پسر تارخ پسر ارغور پسر شالخ پسر ارفخشذ است و ایرانیان ارفخشذ را ایران نامیده‌اند، همه اعراب از نسل ارفخشذ هستند و پادشاهان و اشراف ایران که اهل عراق و نواحی دیگرند نیز از نسل همانند» (دینوری، ۱۳۶۴: ۳۱). توصیف او از نمرود کاملاً یادآور فریدون است. او در جایی دیگر می‌نویسد: «گویند نمرود سه پسر داشت به نام‌های ایرج و سلم و طوس. نمرود پادشاهی و کشور خود را به ایرج واگذاشت و سلم را به فرماندهی فرزندان و اعقاب حام و طوس را به سالاری فرزندانگان یافت گماشت» (همو: ۳۴).

طبری *ضحاک* را همان نمرود می‌داند: «و شنیده‌ام که ضحاک همان نمرود بود که ابراهیم خلیل‌الرحمان صلی‌الله علیه و سلم به روزگار وی تولد یافت» (طبری، ۱۳۷۵: ۱۲۸). او در خواب می‌بیند که کودکی متولد می‌شود و پادشاهیش را از او می‌گیرد. نمرود کسانی

را می‌فرستد و فرمان می‌دهد تا تمام زنان آبستن را زندانی کند. مادر ابراهیم فرار می‌کند و به غاری پناه می‌برد و ابراهیم در آن غار متولد می‌شود.

در تاریخ بلعمی نمرود از فرزندان کنعان بن کوش حام بن نوح و بت پرست بوده است (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۵۱). او آرزو داشته که به آسمان برود و خداوند را ببیند و بداند که او چه قدر قدرت دارد. وزیرانش او را از این کار برحذر می‌دارند، اما او نمی‌پذیرد: «پس او خود تدبیر کرد و یکی مناره بکرد و آن‌ها را قاعده و اساس بنهادند بزرگ و یک نیزه بالا بر زمین فروشد و از آن‌جا برآورد به سنگ و خشت پخته. تا دو مرد بالا و گرد بر گرد آن صد رش. پس این مناره‌ها را یک سال دست باز داشت تا خشک شد و سخت گشت... و بر سر هر یکی بر، یکی پاره گوشت بنهاد و آن کرکسان را سه روز گرسنه کرد. پس بیرون آوردشان و خود را با یک تن از خاصگان خویش بر آن قفص اندرنشست» (همان: ۲۰۰). او به وسیله کرکس‌ها به آسمان می‌رود و این سفر یک روز طول می‌کشد.

مقدسی در کتاب آفرینش و تاریخ درباره نمرود می‌گوید که او همان اژی‌دهاک ماردوش سه دهان و شش چشم است. عربان به او ضحاک می‌گویند و چون هنگامی که از شکم مادرش متولد شد، خندید به همین دلیل اسم او را ضحاک گذاشتند. وقتی متولد شد مادرش او را در بیابانی بی‌آب و علف گذاشت و پلنگی به او شیر داد و به همین جهت نیز به او نمرود می‌گویند (مقدسی، ۱۳۷۴: ۴۲۸). مقدسی هنگامی که درباره فریدون می‌نویسد، به این نکته اشاره می‌کند که بعضی از ایرانیان، فریدون را همان ابراهیم می‌دانند؛ هنگامی که مادر فریدون به او و دخترکی آبستن بود، ضحاک فرمان داد تا فرزندان او را در شکمش قطعه‌قطعه سازند. فریدون به الهام خداوند دخترک را پیش می‌افکند و دختر از بین می‌رود و فریدون متولد می‌شود و جوانی زیباروی می‌گردد. مقدسی می‌گوید ماجرای تولد او مانند فریدون است تا جایی که بعضی از مجوسان فریدون را همان ابراهیم می‌پندارند (همان: ۵۰۲).

ابن‌اثیر درباره ضحاک می‌گوید که به ما چنین گزارش شده است که اژی‌دهاک تازی همان نمرود است که ابراهیم به روزگار او زاده شده است و به هنگام آمدن ابراهیم خلیل به مصر پادشاه آن‌جا بود (ابن‌اثیر، ۱۳۸۳: ۷۹).

چنان‌که گذشت روایات مربوط به کی‌کاووس و نمرود اگر چه در روستا و فرعیات ناهم‌گون هستند، در موارد بسیاری هم‌سو و همانندند، چنان‌که هردو پادشاهی قدرت‌مند بودند، مقر نمرود بابل است و کی‌کاووس نیز از خراسان به بابل آمد، هر دو در پی ستیزه



با خداوند و یا به خاطر روحیه گنج‌کاوی و کشف راز آسمان‌ها یا تسلط بر آن، در پی پرواز درآمدند، هر دو پرنده‌گانی (عقاب یا کرکس)، تربیت می‌کنند و به آسمان پرواز می‌کنند و در فرجام هر دو پس از مدتی اوج گرفتن در آسمان، سقوط می‌کنند.

این هم‌گونی‌ها باعث شده است که چنان‌که اشاره شد، در بعضی از تاریخ‌ها این دو را یک‌سان بدانند، اما به‌نظر می‌رسد که با توجه به نبودن داستان پرواز در *تورات*، ماجرای پرواز نمرود به جهت تطبیق بیش‌تر شخصیت او با کی‌کاووس به نمرود نسبت داده شده باشد؛ به‌خصوص که با توجه به نزدیکی مکان زندگی سامی‌ها و ایرانیان، احتمال آمیختگی‌های فرهنگی و نقل و انتقال برخی مفاهیم وجود دارد. عده‌ای از این سامیان، شبانان یا خدمه کاروان‌هایی بودند که محل سکونت آنان در شمال شرقی عربستان و سرزمین‌های مرتفع فلات ایران بوده است. مسافرت‌های این کاروانیان، آشنایی این اقوام با کشتی‌رانی و ورود این مردمان به جنوب ایران و خلیج فارس و دیگر مسائل می‌توانسته است سبب نقل و انتقال این مضامین شده باشد (گری، ۱۳۷۸: ۸-۱۲).

یکی از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین داستان‌های زمان پادشاهی کی‌کاووس، که سبب هم‌گونی بیش‌تر شخصیت کی‌کاووس و نمرود شده، ماجرای سیاوش است که همانند ماجرای حضرت ابراهیم و نمرود است. ابراهیم به عنوان پیام‌بر خدا، قوم خود و نمرود را به یکتاپرستی دعوت می‌کند، اما آن‌ها دعوت او را نمی‌پذیرند. تا این‌که روزی هنگامی که آنان از شهر بیرون می‌روند، ابراهیم وارد بت‌خانه شهر می‌شود و بت‌ها را می‌شکند. هنگامی که مردم شهر باز می‌گردند و خبر شکسته‌شدن بت‌ها به نمرود می‌رسد، تصمیم می‌گیرد که حضرت ابراهیم را مجازات کند. به همین سبب فرمان می‌دهد تا آتشی بزرگ فراهم کنند و او را به آتش افکنند. آن‌ها ابراهیم را به آتش می‌اندازند، اما به فرمان خداوند آتش سرد می‌شود و ایشان به سلامت از این آتش بیرون می‌آیند. پس از این ماجرا، نمرود تصمیم می‌گیرد تا بفهمد که خدای ابراهیم کیست که او را از این آتش نجات داده است و به همین منظور دستور می‌دهد تا تختی بسازند تا به‌وسیله آن به آسمان برود و از خدای ابراهیم آگاه شود.

در داستان کی‌کاووس و سیاوش هم مشابه این روایت وجود دارد. خلاصه داستان سیاوش چنین است: روزی طوس، گودرز و گیو در شکارگاه به دختری از خویشان گرسیوز می‌رسند. آنان پس از نزاع بر سر دختر، او را نزد کی‌کاووس می‌برند. کی‌کاووس او را به هم‌سری خود درمی‌آورد. از پیوند آن‌ها سیاوش متولد می‌شود و رستم تربیت او را بر

عهده می‌گیرد. هنگامی که سیاوش بزرگ می‌شود، رستم او را به نزد کی‌کاووس می‌برد و سودابه، هم‌سر کی‌کاووس با دیدن زیبایی سیاوش دل‌باخته او می‌شود و به نزد کاووس می‌رود و از او درخواست می‌کند تا سیاوش را برای دیدن خواهران و هم‌چنین دختران سودابه به شبستان او بفرستد. کاووس می‌پذیرد و موضوع را با سیاوش در میان می‌گذارد. سیاوش که از اندیشه سودابه آگاه بود در ابتدا نمی‌پذیرد، اما سرانجام به اصرار کاووس به این کار تن می‌دهد. سیاوش به شبستان سودابه می‌رود سودابه از تخت پایین می‌آید و از او به گرمی استقبال می‌کند؛ سیاوش متوجه می‌شود که محبت سودابه نه از ره ایزدی است و از شبستان او بیرون می‌رود. سودابه بار دیگر او را مجبور می‌کند که به شبستان او برود؛ سودابه پرده از چهره خود بر می‌دارد و پیشنهاد هم‌بستری با او را می‌دهد. سیاوش به درخواست او تن در نمی‌دهد و سودابه او را نزد پدر به خیانت متهم می‌کند. کی‌کاووس که از شنیدن این سخنان بسیار شرمزده و خشمگین می‌شود برای مشخص شدن فرد خیانت‌کار آتشی را برپا می‌کند تا بی‌گناه و گناه‌کار معلوم شود. سیاوش که به بی‌گناهی خود مطمئن بود، حاضر به گذشتن از آتش می‌شود. او وارد آتش می‌شود و به سلامت از آن بیرون می‌آید. دروغ‌گویی سودابه آشکار می‌شود. پس از چندی افراسیاب به ایران‌شهر می‌آید. سیاوش برای رهایی از سودابه و خیانت‌های او به جنگ افراسیاب می‌رود، اما آن‌ها با یک‌دیگر صلح می‌کنند و سیاوش برای رهایی از دست سودابه، به سرزمین توران می‌رود (فردوسی، ۱۳۹۳: ۲/ ۲۲۰).

چنان‌که آشکار است هم ماجرای پرواز نمرود به آسمان او را به کی‌کاووس نزدیک می‌کند و هم هم‌زمانی ابراهیم با او و ماجرای به آتش افکندنش، متبادر کننده داستان سیاوش در عهد کی‌کاووس و عبورش از کوه آتش است.

ماجرای ابراهیم در تفسیر طبری چنین آمده است: «پس نمرود این ده پیمان زمین را پر از هیزم کرد چنان‌که از دور جای‌گاه می‌دیدند و می‌گفتند که آن دوزخ نمرود است. و چون آن هیزم را گرد کرده بودند آتش در آن زدند و نه شبان روز می‌سوخت و آتشی برخاست سخت بلند، و زبانه همی‌زد چنان‌که به آسمان اندر همی‌شد. و ابراهیم علیه‌السلام را بیاوردند و به زنجیرها محکم ببستند و می‌خواستند که به آتش اوکنند و هیچ خلق نزدیک آن آتش نمی‌توانست رفتن و ابراهیم را به آتش نمی‌توانستند انداخت. پس ابلیس آگاه شد که ابراهیم را به آتش نمی‌توانند انداخت. ابلیس بیامد و خویشتن را بیاراست به جامه‌های نیکو و پیش نمرود آمد. و گفت که تو کیستی؟ گفت من یکی مردم و دویست سال است تا مر ترا خدمت کنم بدین بیابان‌ها اندر، اکنون شنیدم که تو این



جادو را بگرفته‌ای و خواهی سوختن و نمی‌توانی او را به آتش انداختن و بیامدم تا ترا حیلت آن بیاموزم که او را به آتش توانی انداختن. نمرود گفتا بیاموز. ابلیسی هم اندر ساعت منجنیق را بساخت و هرگز پیش از این هیچ کس منجنیق نساخته بود و این حیلت منجنیق نخست ابلیس نهاد از بهر آن که تا ابرهیم را به آتش اندازد. و چون آن منجنیق بساخت، ابرهیم را بیاوردند و دست و پای او به آهن محکم بسته بودند و او را در منجنیق نهادند و بینداختند و چون ابرهیم از منجنیق بیرون آمد و به هوا اندر شد... و چون به آتش رسید... پس فرمان داد خدای تعالی آتش را تا بر ابرهیم سرد گشت. چنان که گفت: قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا و سَلَامًا عَلٰی اِبْرٰهِيْمَ. گفت یا آتش سرد شو و سلامت باش با ابرهیم و اگر نگفتی که به سلامت باش، هرگز تف از آتش برنیامدی و چون ابرهیم به آتش رسید، آتش ازین سو و زان سو باز شد و ابرهیم را راه داد تا به زمین آمد و چشمه‌ای آب پدید آمد و آن جای‌گاه مرغزاری گشت و ابرهیم آن‌جا بنشست و آن زنجیرها ازو جدا شد و آن آتش که از فروغ آن ده شبان‌روز کس در آن نگاه نتوانست کردن اندر ساعت چون مرغزاری گشت به امر خدای عزوجل» (طبری، ۱۳۵۶: ۴۷۸-۴۷۹).

در داستان کی کاووس نیز، سیاوش برای اثبات بی‌گناهی خود به درون کوهی از آتش رفت و مانند ابرهیم که آتش بر او سرد شد، سیاوش نیز بی‌هیچ آسیبی از آزمون، کوه آتش را پشت سر گذاشت:

سیاوش بر آن کوه آتش بتاخت نشد تنگ دل جنگ آتش بساخت
 ز هر سو زبانه یکی بر کشید کسی خود و اسب سیاوش ندید
 یکی دشت با دیدگان پر ز خون که تا او ز آتش کی آید برون
 چن او را بدیدند برخاستند غو که آمد ز آتش برون شاه نو
 (فردوسی، ۱۳۹۳: ۲/۲۳۶)

با توجه به این روایات به‌نظر می‌رسد که داستان ابرهیم در روایات اسلامی با توجه به احترامی خاص که برای ابرهیم و سیاوش قائل بوده‌اند، دقیقاً یادآور ماجرای کی کاووس و سیاوش بوده است و با توجه به شباهت این دو شخصیت یعنی ابرهیم و سیاوش بعدها ماجرای پرواز به نمرود نیز نسبت داده شده است و بعدها در متون تفسیری و تاریخی وارد شده است. به دلیل همین هم‌گونی است که در *مجمل‌التواریخ* آمده است که نمرود همان کی کاووس و سیاوش همان ابرهیم بوده است: «فریدون نمرود بود و باز کی کاووس را هم نمرود گویند، یعنی که به آسمان رفت و ابرهیم را سیاوش گویند سبب آن‌که وی در آتش رفت» (مجمل‌التواریخ، ۱۳۱۸: ۳۸).

دارمستتر، نیز روایت پرواز نمرود را اصیل نمی‌داند و با بررسی روایت پرتاب نیزه نمرود و هم‌چنین روایت عربی آن، یعنی داستان پرواز او به آسمان، در تاریخ طبری و مقایسه آن با داستان امپراطور ووئی (Wu-I) نتیجه می‌گیرد که داستان نمرود احتمالاً ریشه یهودی ندارد و باید برگرفته از داستان امپراتور ووئی باشد (دارمستتر، ۱۸۸۵: ۲۲۰-۲۲۹)، زیرا نمرود نیز چونان ووئی نیزه‌هایی را به آسمان پرتاب می‌کند، چنان‌که در کتاب عادل که مجموعه افسانه‌های یهودی است، از زمان خلقت تا آغاز سفر داوران، قصه برج بابل چنین روایت شده است: «زمانی که نمرود برج بابل را می‌ساخت، مردان بالای برج نیزه‌های خود را به سوی آسمان پرتاب می‌کردند. این نیزه‌های آغشته به خون فرو می‌افتادند و آنان به یک‌دیگر می‌گفتند هان ما همه آنان را که در آسمان بودند، کشته‌ایم» (همان: ۲۲۱).

۳- امپراطور ووئی

امپراطور ووئی یکی از شاه‌زادگان دومین سلسله چانگ بود که از سال ۱۱۹۴-۱۱۹۸ پیش از میلاد مسیح بر چین حکومت می‌کرد. این امپراطور به باور آن‌که حق شکایت از خدایان دارد، قسم خورد که از آنان انتقام بگیرد: «او کمانش را برداشت و پی‌درپی تیرهایی به آسمان پرتاب کرد. او برای آن‌که نشان دهد انتقامش کامل بوده، دستور داد پنهان از چشم مردم کیسه‌هایی پر از خون در هوا بیاویزند تا کسی متوجه نگردد که این خون از کجا می‌ریزد. آن‌گاه آوازه درافکند که این نشانه‌های انتقام او بوده است. دارمستتر می‌نویسد که غیرممکن نیست که این داستان یک واقعه تاریخی بوده باشد» (همان: ۲۲۰-۲۲۹).

در نظام‌های فلسفی چین چون بسیاری دیگر از ملل باستانی، آغاز آفرینش از زایش نظم از بی‌نظمی است (کریستی، ۱۳۸۴: ۶۷). در تفکر مردم چین، فرمان‌روایی درست بر پایه هماهنگی آسمان و زمین استوار است:

«بهترین گویای این اندیشه در آثار فلسفی چین در کارهای جوانگ درزو (سده سوم ق-م) چهره می‌نماید: دریای شمال را فرمان‌روایی بود به نام هو، فرمان‌روای دریای جنوب شو نام داشت و سرزمین میانه قلمرو فرمان‌روایی هون‌دون بود. فرمان‌روا هون‌دون بود. فرمان‌روا هون‌دون را از هفت روزن سر خبری نبود. هون‌دون گوش نداشت، هون‌دون بینی نداشت و از دهان بی خبر بود. در آن روزگار میعادگاه فرمان‌روا هو و فرمان‌روا شو در قلمرو سرزمین میانه قرار داشت: چنین بود تا فرمان‌روای دریای شمال و فرمان‌روای دریا



پدید آورد. هفتمین روز بود که فرمان‌روای سرزمین میانه که هون‌دون به معنی بی‌نظمی است مرد و با مرگ او جهان هستی یافت» (همان).

بنابر نظر کریستی ترکیب نام فرمان‌روای شمال و جنوب یعنی شوهو معنای آذرخش می‌دهد و در حقیقت آذرخش بر بی‌نظمی فرود می‌آید و هستی را شکل می‌دهد. کریستی به نقل از سویمیه به مراسمی آیینی در بین چینی‌ها اشاره می‌کند. در طی این مراسم آن‌ها تیرهایی مشتعل را به جانب مشک پوست بز رها می‌کردند. به تفسیر سویمه در این ماجرا تیرها آذرخش و مشک نماد بی‌نظمی یا کائوس بوده است؛ اسطوره تیراندازی به جانب مشک به دو شکل نقل شده است و کمابیش با زوال دودمان شانگ ارتباط داشته است (همان: ۷۰).

در روایت دیگری از این افسانه‌ها خاقان ووئی تندبسی به شکل انسان درست می‌کند و آن را خدای آسمان می‌نامد. امپراطور ووئی پس از آن به نوعی بازی که چی‌هو نام دارد، می‌پردازد و تندیس خود را خراب می‌کند. این داستان چنین تعبیر شده که خاقان پیروز شده است و تندیس را هم به مسخره گرفته است. این تندیس نمادی از خدای آسمان بوده است.

شکل دیگری از این روایت این است که امپراطور ووئی مشکی پر از خون می‌کند و آن را می‌آویزد و به آن تیراندازی می‌کند. پس از او به شکار می‌رود و آذرخش او را نابود می‌کند. کریستی درباره افسانه ووئی معتقد است که «افسانه فرمان‌روا ووئی یادآور اسطوره شوهو یعنی آذرخش و مرگ هون‌دون فرمان‌روای دیار میانه و آفرینش نظم و خلق جهان از آشوب نخستین است. نام رایج و مورد کاربرد چیه-ای یعنی مشک نزد عامه، هون‌دون است و هون‌دون گاه چون پرنده‌ای تصور می‌شد که ویژگی چیه یعنی جغد را دارد. این افسانه به شکل‌های مختلفی در داستان‌های چینی وجود دارد. در یکی از این داستان‌ها فردی به نام ین که یکی از بازماندگان ووئی است با ثروتمند شدن خود را امپراطور سونگ می‌خواند. نبردی بین او و امیر ایالت چی، اتفاق می‌افتد و ین در این نبرد شکست می‌خورد. چینیان علت شکست او را در این می‌دانند که او پیش از این نبرد به مشکی پر از خون که آن را آسمان می‌نامید، تیراندازی کرده است. بر اساس نظری دیگر آسمان در اندیشه چینیان نماد مردم است و بدین سان اگر آسمان نماد مردم باشد، زوال ین وو-ای به سبب ظلم و بدرفتاری با مردم بوده است» (کریستی، ۱۳۸۴: ۷۲).

اگرچه دارمستتر با توجه به هم‌گونی‌های نمرود با داستان امپراطور ووئی، احتمال

می‌دهد که شاید داستان نمرود از این داستان چینی اقتباس یافته باشد، اما به نظر می‌رسد که با توجه به زمینه‌های متفاوت شکل‌گیری داستان نمرود و داستان چینی (داستان چینی بر اساس اندیشه زایش نظم از بی‌نظمی شکل گرفته است در حالی که در داستان پرواز نمرود، با چنین بن‌مایه‌ای روبه‌رو نیستیم)، چنین فرضیه‌ای چندان پذیرفتنی نباشد. شاید در مورد داستان پرتاب نیزه او به آسمان بتوان با توجه به هم‌گونی بسیار داستان‌ها این فرضیه را پذیرفت، اما در مورد داستان پرواز به آسمان این فرضیه بعید به نظر می‌رسد. ضمن این که کتاب *عادل*، مجموعه‌ای از افسانه‌های یهودی که دارمستتر داستان‌ها را از آن نقل می‌کند، چند قرن پس از تاریخ طبری نوشته شده است. با توجه به تاخر زمانی کتاب *عادل* نسبت به تاریخ طبری و کتب مشابه، پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا احتمال دارد کتب پیش از کتاب *عادل* در شکل‌گیری داستان‌های این کتاب مؤثر باشند؟ بررسی خاست‌گاه این مجموعه افسانه‌های یهودی تحقیقی مستقل می‌طلبد، اما لازم است به این نکته توجه شود که اگر کتاب‌هایی نظیر طبری و... در شکل‌گیری داستان‌های این کتاب مؤثر باشد، پس می‌توان در این که اسطوره چینی منشاء پرواز نمرود باشد، بیش‌تر تردید کرد. هم‌چنین با بررسی شخصیت نمرود، اگر چه داستان پرواز او در تورات نیامده است، اما قدمت شخصیت نمرود چنان است که برخی او را پیش‌نمونه خدایان بین‌النهرینی می‌دانند که بعدها اسطوره‌اش تعدیل شده است (وندرتورن، ۱۹۹۰: ۸). اما در هر حال چنان‌که مشهود بود، اسطوره وویی نیز اگرچه فضایی متفاوت نسبت به کی‌کاوس و نمرود دارد، اما هم هر سه در برداشتن بن‌مایه پرواز مشترکند و هم یکی از انگیزه‌های هر سه شخصیت در پرواز به آسمان، ستیزه با خدایان است.

۴- یکاروس

براساس اسطوره‌های یونان باستان در زمان مینوس‌شاه، پادشاه کرت، دانش‌مند مشهوری به نام دیدالوس می‌زیست. او برای مینوس‌شاه دهلیز وحشتناکی ساخت. در داخل این دهلیز، گاوآدم وحشتناکی زندگی می‌کرد که نیمی از آن انسان و نصف دیگرش گاو بود و هر کسی که وارد آن می‌شد سردرگم می‌شد و نمی‌توانست از آن رهایی یابد. تا آن که روزی قربانی به نام تسیوس که در آن دهلیز زندانی بود توانست فرار کند. به همین سبب مینوس‌شاه خشمگین شد و قصد جان دیدالوس را کرد و او و پسرش یکاروس را در بالای کوه مرتفعی در کرت که به نظر از بالا تا پایین راهی در آن وجود نداشت، زندانی



کرد، اما مینوس شاه فراموش کرده بود که دیدالوس دانش‌مندی باهوش است و طولی نکشید او برای فرار از زندان شاه نقشه‌ای کشید.

در ابتدا دیدالوس پرهای پرندگانی را که در آن کوه زندگی می‌کردند جمع کرد و سپس با استفاده از موم ذوب شده شمع، پرها را به هم چسباند و دو جفت بال ساخت. وقتی کار او تمام شد، آن‌ها بال‌ها را به خود بستند. دیدالوس پیش از پرواز به فرزندش ایکاروس هشدار داد که هنگام پرواز زیاد بالا نرود، چرا که موم بال‌هایش با نزدیک شدن به خورشید ذوب خواهند شد و او سقوط خواهد کرد. دیدالوس و ایکاروس از پنجره زندان بیرون پریدند و پرواز کردند. آن‌ها بر فراز کوه‌های کرت اوج گرفتند و طولی نکشید بر فراز دریا رسیدند و به سوی شهر سیسل پرواز کردند. ایکاروس که از پرواز بسیار لذت می‌برد، هشدار پدر را فراموش و شروع کرد به خودنمایی و وارونه پرواز کردن. پس خواست ببیند تا چه ارتفاعی می‌تواند بالا برود و بالا و بالاتر رفت تا آن‌که به نزدیکی نور خورشید رسید. درست همان‌طور که پدرش به او گوش‌زد کرده بود، حرارت خورشید موم بال‌هایش را ذوب کرد و پره‌های یکی یکی از هم جدا شدند و افتادند. در اندک زمانی بال‌های ایکاروس ناپدید شد و او به داخل دریا سقوط کرد و غرق شد. امواج جسد او را به ساحل یونان که امروزه به یاد او ایکاریا نامیده می‌شود آورد. اما دیدالوس به سیسیل پرواز کرد و به اختراعات خود ادامه داد و سال‌های بسیار در آن شهر زندگی کرد.

چنان‌که مشهود است روایت پرواز یونانی، نسبت به دیگر روایات بسیار امروزی‌تر است و بعید نیست که از دیگر روایات اسطوره پرواز، گرته‌برداری شده باشد. برخلاف دیگر روایات، اگرچه ایکاروس به دلیل مسامحه‌کاریش سقوط می‌کند و غرق می‌شود، اما پدرش دیدالوس پروازی موقّق را پشت سر می‌گذارد و انگیزه آن‌ها از پرواز، فرار از چنگال مینوت‌شاه بود که انگیزه‌های متفاوت با دیگر روایات پرواز است.

۵- اَتنه

با وجود هم‌گونی‌های داستان کی‌کاووس، نمرود و امپراطور ووئی، داستان پرواز نمونه کهن‌تری نیز دارد و آن داستان پرواز اتنه است. بر اساس گل‌نشته‌های سومری نخستین افسانه پرواز را به اَتنه نسبت می‌دهند (ارفعی، ۱۹۱: ۱۳۶۹)؛ داستان اتنه درباره‌ی یک مار و یک عقاب است که با حکایت اتنه در هم آمیخته شده است. اتنه پادشاهی بی‌فرزند است که به دنبال گیاهی جادویی است تا بتواند برای خود وارثی پیدا کند. اسطوره اتنه تنها اسطوره بین‌النهرین است که برای آن تصاویری به دست آمده است.

مهرهای استوانه‌ای دوره اکدی (۲۲۴۹-۲۳۹۰ پ.م) قطعه‌ای را نشان می‌دهد که در آن اتنه بر پشت عقاب به سمت آسمان صعود می‌کند (مک‌کال، ۱۳۷۵: ۸۶). برخی احتمال داده‌اند که منازعه میان مار و عقاب حکایتی مستقل بوده که بر داستان اتنه تاثیر گذاشته است. از طرف دیگر در اسطوره گیل‌گمش نیز روایتی از سکونت مشترک مار و عقاب در یک درخت تبریزی وجود دارد، اما به طور قطع هم نمی‌توان گفت که این داستان بر ماجرای اتنه تاثیرگذار بوده است؛ چرا که این بن‌مایه در بسیاری از داستان‌ها دیده می‌شود. برای نمونه می‌توان به داستان‌های کلیله و دمنه یا مرزبان‌نامه یا به طور کلی به نوع ادبی فابل‌ها اشاره کرد که شخصیت‌های اصلی آن حیوانات هستند. کتیبه اول این روایت با معرفی شهر کیش شروع می‌شود. در این کتیبه خدایان بزرگی چون ایگی‌گی و ان‌نون‌اکی نقش داشته‌اند. ایشتر تمام کائنات را در جست‌وجوی یک پادشاه زیر پا می‌گذارد و انلیل در جست‌وجوی یک شاه‌نشین است (همان).

در کتیبه دوم مار و عقاب معرفی شده‌اند که در یک درخت تبریزی زندگی می‌کنند. آن دو با هم پیمان می‌بندند که بر اساس فرمان‌های خداوند شمش رفتار کنند و شکارهایی را که به دست می‌آورند، میان خود تقسیم کنند، اما عقاب به پیمان خود وفا نمی‌کند و تصمیم می‌گیرد که بچه‌های مار را بخورد. در همین زمان یکی از جوجه‌های عقاب به او هشدار می‌دهد که این کار نافرمانی از شمش است و شمش او را گرفتار خواهد کرد. عقاب توجه نمی‌کند و بچه‌های مار را می‌خورد. هنگامی که مار متوجه می‌شود به شمش متوسل می‌شود و از او می‌خواهد که عقاب را مجازات کند. شمش می‌پذیرد و به مار فرمان می‌دهد که خود را در بدن گاوی زخمی پنهان کند و هنگامی که عقاب برای خوردن او می‌آید، بال او را بشکند.

طبق همین نقشه پیش می‌روند و دیگر بار جوجه عقاب به عقاب هشدار می‌دهد که به سمت گاو زخمی نرو؛ اما باز هم عقاب نمی‌پذیرد و گرفتار می‌شود. عقاب برای نجات خود به شمش متوسل می‌شود. پس از زاری عقاب، شمش او را می‌بخشد و اتنه را به یاری او می‌فرستد. اتنه هر روز به درگاه شمش زاری می‌کرد که گیاه ولادت را به او بدهد و فرزندی به او عطا کند. با راه‌نمایی شمش اتنه محل عقاب را می‌یابد و تلاش می‌کند تا او را نجات دهد و عقاب نیز می‌پذیرد. بر اساس آنچه در کتیبه سوم آمده برای این که عقاب بتواند او را یاری کند، ابتدا باید دوباره پرواز کردن را بیاموزد. پس از هشت ماه عقاب پرواز را می‌آموزد. اتنه بلافاصله از او می‌خواهد که سرنوشت او را تغییر دهد و گیاه ولادت را به



او بدهد. عقاب به تنهایی پرواز می‌کند و این گیاه را نمی‌یابد. اتنه به او پیشنهاد می‌دهد که او را بر پشت خود سوار کند و به آسمان ببرد. بدین ترتیب اتنه بر پشت عقاب به آسمان می‌رود و هر چقدر که از زمین فاصله می‌گیرد، اجسام را کوچک‌تر می‌بیند. وقتی که آن قدر بالا می‌رود که اتنه دیگر کشور را نمی‌بیند، از عقاب درخواست می‌کند که او را به شهر خود برگرداند. پس از این قسمت در کتیبه جاافتادگی دارد و پس از چند سطر ظاهراً اتنه به شهر خود برمی‌گردد. اتنه چند بار رؤیا می‌بیند و بر اساس رؤیاهایش از عقاب می‌خواهد یک‌بار دیگر او را بر پشت خود بگذارد. ادامه لوح شکسته است. اما احتمالاً اتنه گیاه ولادت را می‌یابد، زیرا در فهرست پادشاهان سومری، پسری به نام بلیه جانشین اتنه می‌شود (مک‌کال، ۱۳۷۵: ۸۹). از طرف دیگر، میان سومریان و سامیان پیوند طبیعی جانشین با شهریار و موروثی بودن قدرت از اهمیت خاصی برخوردار است. اتنه نخستین پادشاه پس از طوفان است و به نحوی ارتباط او با خدایان و قانونی بودن حکومت او باید تایید شود. به همین جهت او به آسمان می‌رود تا فرّه شاهی را از آسمان به دست آورد. به این دلیل پژوهشگران حدس می‌زنند که احتمالاً نتیجه این پرواز و جست‌وجوی گیاه تولد در جهت ثابت کردن ادعای جانشینی اتنه موفقیت‌آمیز بوده است. احتمال دیگری که می‌دهند این است که شاید این پرواز اقدامی علیه موروثی بودن سلطنت بوده باشد (گری، ۱۳۷۸: ۹۳).

چنان‌که گذشت بین داستان اتنه و کی‌کاووس نیز وجوه هم‌گون چشم‌گیری وجود دارد؛ چنان‌که در هر دو داستان پادشاهان قصد رفتن به آسمان دارند، اتنه در اولین پرواز خود به آسمان گیاه ولادت را به دست نمی‌آورد، اما در سلسله پادشاهان سومری فرزندی به نام بلیه به او نسبت داده شده‌است. کی‌کاووس نیز اگرچه پس از سقوط از آسمان فرّه ایزدی از او دور و میرا می‌شود، اما نمی‌میرد، چرا که قرار بود سیاوش متولد شود. بنابراین می‌توان گفت هر دو داستان به نوعی به سمت تعیین و تایید پادشاه می‌رود، زیرا حمایت ایزدان امری ضروری برای تایید سلطنت پادشاه بود، چنان‌که در داستان کی‌کاووس، نریوسنگ از فروهر سیاوش محافظت می‌کند. نکته‌ای دیگر که باید به آن توجه کرد این است که هم در داستان کی‌کاووس و هم در داستان اتنه هر دو پادشاه، پادشاهانی نیکوکار و خردمند هستند. درباره کی‌کاووس نیز گفتیم که او در متون اولیه، چهره‌ای مثبت دارد و دارای فرّه ایزدی است. نتیجه این پرواز نیز سلطنت پادشاهی مقدّس و با تایید ایزدان است.

از دیگرسو، اتنه و کی کاووس هر دو با عقاب پرواز می‌کنند. عقاب در میان ایرانیان از جمله مرغان اسطوره‌ای نیست، اما به روایت شاهنامه تهمورث، عقاب را رام کرد و از او برای صید دام استفاده کرد. عقاب در اساطیر ایران پرنده‌ای فرخنده است و آن را به فال نیک می‌گیرند. گزنفون در کورش‌نامه از لشکرکشی کورش بزرگ به آشور می‌گوید که: «پدر کورش به هنگام بدرقه فرزند، عقابی را دید که پیشاپیش لشکر کورش پرواز می‌کرد. پدر این پرواز را به فال نیک گرفت و دانست که کورش از این پیکار پیروز باز می‌گردد» (هینلز، ۱۳۸۹: ۴۵۰). در کتاب مقدس، از کورش با نام شاهین شرق یاد شده است و به بدین جهت شاهین یا عقاب نقش درفش شهرباران ایرانیان بوده است. اما با توجه به قدمت بیش‌تر اساطیر بین‌النهرین و ساختار وحشی‌تر و بدوی‌تر اسطوره اتنه که اتنه بر فراز خود عقاب به پرواز درمی‌آید، به نظر می‌رسد که اسطوره اتنه نسبت به دیگر روایت‌ها، اصیل‌تر و کهن‌تر باشد.

نتیجه‌گیری

پس از واکاوی پنج اسطوره کی کاووس، نمرود، ووئی، ایکاروس و اتنه روشن شد که هر پنج اسطوره، دارای بن‌مایه هم‌گون پرواز هستند و شخصیت اصلی هر یک از این روایات بنا بر دلایلی در پی پرواز برمی‌آید. اما در این میان، روایات پرواز نمرود بیش از دیگر روایات به روایت کی کاووس نزدیک است. به این ترتیب که هردو پادشاهی قدرت‌مند بودند، مقر نمرود بابل است و کی کاووس نیز از کوشک‌هایی واقع در بابل به پرواز درآمد، هر دو در پی ستیزه با خداوند و یا به خاطر روحیه کنج‌کاوی و کشف راز آسمان‌ها یا تسلط بر آن، در پی پرواز درآمدند، هر دو پرنده‌گانی (عقاب یا کرکس)، تربیت می‌کنند و به آسمان پرواز می‌کنند و در فرجام هردو پس از مدتی اوج گرفتن در آسمان، سقوط می‌کنند. از دیگرسو، چنان‌که در زمان نمرود، ابراهیم به آتش افکنده شد و آتش سرد گشت، در زمان کی کاووس نیز سیلوش از کوهی از آتش گذشت و آتش گزندگی به او نرسانید. بنابراین با توجه به نیامدن ماجرای پرواز نمرود در تورات و یادآوری دارمستتر مبنی بر ریشه یهودی نداشتن این اسطوره، به نظر می‌رسد که با توجه به هم‌گونی‌های نمرود به کی کاووس، بعدها برای هم‌سانی بیش‌تر شخصیت این دو، ماجرای پروازی را نیز برای او جعل کرده‌اند تا جایی که در برخی از تواریخ دوره اسلامی، این دو شخصیت آشکارا با هم یکی قلم‌داد شده‌اند. اگرچه دارمستتر ماجرای پرواز نمرود و پرتاب نیزه او را



به آسمان، برگرفته از اسطوره چینی ووئی می‌داند، اما با توجه به زمینه شکل‌گیری متفاوتشان به نظر می‌رسد ماجرای پرواز نمرود بیش‌تر به روایت کی‌کاووس نزدیک باشد تا ووئی. از دیگر سو، اسطوره بین‌النهرینی اتنه با توجه به ساختار بدوی‌تر و وحشی‌تر خود، به نظر می‌رسد که نسبت به دیگر روایات مورد بحث کهن‌تر و اصیل‌تر و روایت یونانی ایکاروس، با توجه به ساختار امروزی‌ترش، متأخرتر از دیگر روایات و یا برگرفته از آنها باشد.



فهرست منابع

- آذرفرینغ دادگی. (۱۳۷۸). بندهش، برگردان مهرداد بهار، تهران: توس.
- کتاب مقدس (عهد عتیق و عهد جدید). (۱۳۸۳). ترجمه فاضل خان همدانی و ویلیام گلن، هنری مرتن، تهران: اساطیر.
- ابن اثیر، علی بن محمد. (۱۳۸۳). الکامل فی التاریخ، ترجمه سید حسین روحانی، تهران: اساطیر.
- ارفعی، مجید. (۱۳۶۹). «اتنه، افسانه نخستین پرواز»، فرهنگ، پاییز، ص ۱۹۱.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۵۳). تاریخ بلعمی، تکلمه و ترجمه تاریخ طبری تألیف ابوجعفر محمد بن جریر طبری، تصحیح مرحوم محمدتقی بهار «ملک الشعراء»، به کوشش محمد پروین گنابادی، تهران: کتابفروشی زوآر.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۲۱). آثارالباقیه، ترجمه علی اکبر دانا سرشت، تهران: کتابخانه خیام.
- پورداد، ابراهیم. (۲۵۳۶). پشت‌ها، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، تهران: دانش‌گاه تهران.
- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک بن محمد بن اسماعیل. (۱۳۶۸). تاریخ ثعالبی مشهور به غرر اخبار ملوک فرس و سیرهم، ترجمه محمد فضائی، بی‌جا: نقره.
- جعفری دهقی، محمود. (۱۳۸۴). «پرواز کی کاووس، مقایسه گزارش دین‌کرد با شاهنامه»، نامه پارسی، سال دهم، شماره اول. صص ۱۳-۲۸.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۲). سخن‌های دیرینه، تهران: افکار
- دوستی، مینا. (۱۳۹۵)، «بررسی تطبیقی الگوی پرواز در دو اسطوره سیمرغ و ایکاروس»، ۹۵/۱۱/۹، filmnevesht.org.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت‌نامه، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات دانش‌گاه تهران.
- دهقانیان، جواد و محمد خسروی شکیب. (۱۳۸۹). «نگاهی تازه به داستان کی کاووس بر اساس نظریه ساخت‌شکنی»، مجله تاریخ ادبیات، شماره ۶۵، صص ۱۰۱-۱۱۸.



- دینوری، احمد بن داود. (۱۳۶۴). *اخبار الطوال*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- راشد محصل، محمدتقی. (۱۳۸۵). *وزیدگی‌های زادسیرم*، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۵۶). *ترجمه تفسیر طبری*، به تصحیح حبیب یغمایی، تهران: توس.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). *تاریخ طبری*، تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۹۳). *شاهنامه*، به کوشش جلال خالقی مطلق، ج ۲، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- کریستی، آنتونی. (۱۳۸۴). *اساطیر چین*، ترجمه محمدحسین باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- گری، جان. (۱۳۷۸). *شناخت اساطیر خاور نزدیک (بین‌النهرین)*، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر.
- لنسلین گرین، راجر. (۱۳۶۸). *افسانه تروا*، ترجمه عباس آقاجانی، تهران: سروش.
- *مجم‌التواریخ و القصص*. (۱۳۱۸). به تصحیح ملک‌الشعراى بهار. تهران: چاپ‌خانه خاور.
- مقدسی، مطهر بن طاهر. (۱۳۷۴). *آفرینش و تاریخ*، مقدمه، ترجمه، تعلیقات از محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: آگه.
- مک‌کال، هنریتا. (۱۳۷۳). *اسطوره‌های بین‌النهرین*، ترجمه عباس مخبر، تهران: مرکز.
- میبیدی، احمد بن محمد. (۱۳۷۱). *کشف‌الاسرار و عده‌الابرار*، به اهتمام علی‌اصغر حکمت، تهران: امیرکبیر.
- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۹۰). *روایت پهلوی*، تهران: پژوهش‌گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- میرفخرایی، مهشید. (۱۳۶۹). «اسطوره کاووس در گذر زمان»، فرهنگ، شماره ۷، صص ۱۹۷-۲۱۵.
- مینوی خرد. (۱۳۵۴). *ترجمه احمد تفضلی*، تهران: رز.



- نیشابوری، ابوبکر عتیق. (۱۳۶۵). قصص قرآن مجید، به اهتمام یحیی مهدوی، تهران: خوارزمی.
- هاکس، جیمز. (۱۳۷۷). قاموس کتاب مقدس، تهران: اساطیر.
- هینلز، جان. (۱۳۸۴). شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران: بابل

Darmesteter. J (1885). "La Fleche De Nemorod", *journal Asiatique*, Parise: societe Asiatique, 220-229.

Toorn k.Vander.and P.W.Van Der Horst. *Nimrod Before and after the Bible*, Harvard theological Rewiew H. Theolo. Rewiew 83.1(1990):1-29.

